

آیا افغانستان یک نام جعلی است ؟ و آیا میتوان قوم پشتون را نابود کرد ؟

دو هفته قبل مطلبی با بندی از سرود ملی جمهوریت سردار داؤد خان را به اطلاع هموطنان رسانیدم و اینک بار دیگر با تجدید نظر بر همان نوشته میخواهم یادآور نکات دیگری شوم که شنیدن و خواندن آن مو بر اندام هر افغان با احساس و وطن دوست راست میکند.

از دو دهه بدینسو جنجال بر سر تغییر نام افغانستان و تغییر هویت ملی در برخی از حلقات روشنفکری غیر پشتون براه افتاده و بالاخره در نشرات برونمرزی از سوی قوی کوشان مدیرمسئول هفته نامه امید، و از قول لطیف پدram مدعی ریاست جمهوری افغانستان، مطرح شد که **افغانستان** یعنی وطن پشتونها. و بنابراین نام "**افغانستان**" از سایر اتنیکها سلب هویت کرده است، پس اتنیکهای غیر پشتون نباید خود را "**افغان**" بگویند و برای تبیین هویت خود باید کلمه "**افغانستانی**" را بکار ببرند تا بدینوسیله نشان داده باشند که "افغان" نیستند، بلکه باشند افغانستان اند. همچنان آنها مدعی شدند که نام افغانستان، یک نام جدید است و پیش از آن این سرزمین بنام "**خراسان**" و "**آریانا**" یاد میشده که سابقه آن نامها به دوران قبل از اسلام و قبل از میلاد میرسد. پس باید نام افغانستان، به "**خراسان**" یا "**آریانا**" تعویض گردد. یکی از جرایدیکه پیوسته و بلا وقفه این شیپور را از امریکا پُف میکند، هفته نامه امید به مدیریت آقای قوی کوشان است.

لطیف پدram، علمبردار تعویض نام افغانستان، و هویت ملی افغانها به پیشباز انتخابات ریاست جمهوری خود میگفت: «... **افغانستان یک نام جعلی است... تغییر نام افغانستان به "خراسان" و "آریانا" در میان حلقات غیر پشتون مطرح است... اقوام غیر پشتون نه این اسم را دوست داشتند و نه در ضمیر خود آن را پذیرفته بودند...**» (افغان رساله، شماره می- جون ۲۰۰۴ ص ۱۴)

آقای پوهنیار کهگدای که در امریکا نشسته و به هرکه دلش خواست، القاب بلند بالای "فرهنگ سالار"، «دانش سالار»، «مقاومت سالار»، «مردسالار»، «جنگ سالار» و غیره و غیره اعطا میکند، باری در سرمقاله شماره ۱۰۱ ماهنامه کاروان خود نوشته بود: «بدبختیها و سیاه روزیها و بدشگونیهای بیشماری که در این يك قرن و ربع نصیب مردمان ما شده در هیچ دورانی چنین نبوده»، «**يك قرن و ربع سرزمین ما را دیگران برای ما افغانستان نامیدند...**»، «**در قانون اساسی سابق و فعلی نام يك طایفه را بر دیگران جبراً گذاشتند**» (منظور کهگدای از این «طایفه» پشتونهاست) و سپس تعویض هر چه زودتر نام افغانستان را به آریانا و یا به هر نام دیگر (بجز افغانستان) پیشنهاد میکند: «**نام کشور به آریانا تعدیل شود.**» (سایت راوا)

به نظر میرسد که دستان پنهانی و نابکاری در پشت سر این عناصر قرار دارد که میخواهند وحدت ملی را که بیش از هر وقت دیگر آسیب پذیر شده است صدمه بزنند و کشور را بسوی یک جنگ داخلی و تجزیه و نابودی بکشانند.

نویسنده وطن خواه افغان، جناب داکتر میر عبدالرحیم عزیز اخیراً در مقالتهی ممتنع زیر عنوان «**سیر سیاسی و تاریخی توطئه های استعماری در محو هویت ملی و تغییر نام افغانستان**» به طور دقیق نامها و دستان دخیل در این حرکت ضد ملی را افشا نموده که در سایت افغان- جرمن آنلائن قابل دریافت است. و همچنان نویسنده توانمند افغان رؤوف روشنائی، جواب کوبنده ای تحت عنوان "درنگی برپاره ای از نوشتار آقای کهگدای" به آقای کهگدای داده است که در افغان رساله و همچنان در سایت "راوا" به نشر رسیده که با تحلیل جامعه شناسانه همراه است. (افغان رساله، اپریل- می ۲۰۰۵)

بدبختانه نشریاتی چون هفته نامه امید، پیام مجاهد، جریده فروغ، ماهنامه کاروان، و در جمله سایتهای انترنتی «آریانا نت»، «سایت آریائی» و «سایت سرنوشت» و در کتابهای چون: "تاریخ و زبان در افغانستان" از نجیب مایل هروی، و کتاب «افغانستان، عصر مجاهدین و برآمدن طالبان» از چنگیز پهلوان ایرانی، و از استادان پوهنتون کابل پوهاند جلال الدین صدیقی با نشر کتاب "قبیله سالاری" و حواشی بر کتاب "افغانستان در دایرة المعارف تاجیک" و استادان دیگری چون مرحوم اکادمیسین داکتر جاوید بانشر کتاب "اوستا" در ۱۹۹۹ و میر محمد صدیق فرهنگ با چاپ کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر» به درجات متفاوت به تفرقه ملی در افغانستان دامن زده اند.

چنگیز پهلوان ایرانی که مدتها در دره پنجشیر با احمدشاه مسعود هم کاسه بوده در کتاب خود مینگارد: «جهان بینی پشتونیزم نوعی جهان بینی عشیره ای است که با اتکا به شیوه های پدر سالارانه عمل میکند و با جهان بینی مودرن و حقوق شهروندی بیگانه است. از نظر متفکران پشتونیزم تمامی مردم افغانستان حیات و حیثیت خود را باید مدیون پشتونان بدانند و باید بپذیرند که کسی جز پشتونان نمی تواند و نباید بر افغانستان حکومت کنند.» (ص ۱۳۹)

این برداشت و تحلیل چنگیز پهلوان دید نفرت بار او را نسبت به پشتونها آشکار میکند، در حالی که او از صحبت خود با هیچ شخصیت فرهنگی پشتون نام نبرده است، پس او از کجا دانست که پشتونها در مورد مردم و کشور خویش چگونه می اندیشند؟ ممکن است این برداشت را او از صحبت با لطیف پدram دشمن شماره یک قوم پشتون و یا از احمد شاه مسعود گرفته باشد. چرا از احمدشاه مسعود گرفته باشد؟ از دهن احمد شاه مسعود همزمان با ورودش به کابل چنین روایت میشد که: «هنگامیکه با جنگ آورانش در راه اشغال کابل در حرکت بود، و تفنگ بدستان او برایش موفقیت و رسیدن بکابل را تریک میدادند، او گفته بود: من آنوقت خود را خوشبخت احساس میکنم و آرزوی قلبی ام بر آورده خواهد شد که، وقتی بر دروازه خانه های کابل تک تک کنیم، از آنسوی در کسی نرسد که: "خوک نی!"

بروس ریچاردسن به استناد کتاب *I is for Infidel-From Holy War to Holy Terror* (صفحه ۱۰) نوشته کاتی گانون *Kathy Gannon* که مدت ۱۸ سال در مورد افغانستان مطلب نوشته، در مورد سیاست پشتون زدائی مسعود مینویسد که: «مسعود یک شخص پراگماتیک بود و قراردادهای زیادی با اتحاد شوروی امضاء کرد و در سالهای اول تجاوز و اشغال شوروی گروه های قوم پشتون را از دره های متصل به کوه های هندوکش که وطن آبائی او بود، نابود ساخت تا قدرت و تسلط مستقل خود را در شمال مستقر سازد و نشان بدهد که تاجکها در شمال کشور بی رقیب میباشند.» (آئینه افغانستان، شماره ۱۰۱، ص ۴۹)

روایت دیگری هم در این راستا موجود است. دوست فرهیخته ام جناب نوری صاحب مقیم پاریس ضمن تلفنی بمن گفتند: با یکی از فرهنگیان نامدار افغانستان در مراسم فاتحه ای، شرکت جستم که در آنجا شارژدافر سفارت افغانستان در فرانسه **همایون تندر**- یکی از اعضای برجسته شورای نظار- نشسته بود. دوست من در کنار همایون تندر (فعلاً سفیر افغانستان در بلجیم است) نشست. در جریان فاتحه داری آقای "همایون تندر" درگوش دوست من چیزی گفت. وقتی از مسجد بیرون آمدیم از وی پرسیدم شارژدافر درگوش شما چه گفت؟ جواب داد از آقای شارژدافر سخنانی شنیدم که اگر بشنوی گریه ات خواهد گرفت. پرسیدم بگو ببینم چه در سفتند؟ گفت از او پرسیدم فعلاً وضع شما در مقابل مخالفان چگونه است؟ **تندر صاحب گفت: جنگ ما اکنون با شیعه های حزب وحدت دوام دارد، وقتی از جنگ با آنها فارغ شدیم جنگ با پشتونها را دوام خواهیم داد تا وقتی که بر دروازه خانه های کابل تک تک کنیم صدائی نشویم که جواب بدهد: "خوک نی!"**

از شنیدن این حرف شارژدافر به عمق فاجعه نفاق ملی پی بردم. (یادداشت از حافظه نگارنده این سطور است). با شنیدن سخنانی این چنین از زبان یک دیپلمات آیا نمیتوان حدس زد که او به تأسی از افکار و ایدئالهای رهبر شورای نظار چنین سخنی را بیان کرده باشد؟ جنگ با پشتونها تا زمان نا بود کردن صدای شان یعنی "خوک نی!" واقعاً بسیار بسیار نفرت انگیز است و کینه ورزی شدید شورای نظار را در مقابل پشتونها بر ملا میکند؟

من هرگز تصور نمیکردم که تاجیکان پنجشیر تا این اندازه از پشتونها نفرت داشته باشند! این تنفر را اگر هزاره ها و یا ازبکها از پشتونها در دل میداشتند، بدین جهت که در دوره شاهی از ایشان کمتر رجالی در مقامات بلند دولتی تقرر داشته اند، قابل فهم و توجیه بود، اما از تاجیکهای پنجشیر و سایر فارسی زبانان که در اداره دولتی افغانستان دوشادوش رجال پشتون با اندک تفاوت صاحب صلاحیت و مسئولیت های موثر بوده اند، چنین انتظاری نداشتیم. آنها فراموش کرده اند که در دوره ظاهرشاه از برکت وجود رحیم غلام بچه، بیشترین بورس های تحصیلی نصیب فرزندان پنجشیری میشد، و به همین جهت امروز تعداد تحصیل یافته گان و خارج رفته گان ولسوالی پنجشیر از تمام تحصیل یافتگان ولایات پشتو زبان از قبیل: قندهار و زابل و ارزگان و هلمند و فراه و پکتیا و پکتیکا و کنر و ننگرهار در خارج کشور بیشتر است. پس چرا اینها اینقدر تشنه خون پشتونها اند؟ مگر نه اینست که اکثریت تخمین ۹۰ درصد پشتونها همین اکنون دچار فقر و مرض و بی سوادی و بی خامانی اند؟ مگر نه اینست که پشتونها در راه طرد متجاوزین به وطن بیشترین قربانیها را داده و میدهند و هنگام گرفتن امتیاز در صف آخر قرار دارند؟ پس جای بسار تأسف است که یک چنین طرز تفکر کاملاً فاشیستی از سوی کدرها و حتی رهبران شورای نظار شنیده میشود.

هرچند شورای نظار با ائتلاف قوت های دیگر شمال، توان نابودی پشتونها را ندارند و آنها امتحان خود را در برابر صرف هشت هزار طالب پشتون داده اند و اگر حادثه ناگوار ۱۱ سپتامبر تا چند هفته دیگر رخ نمیداد، شاید آنها که در کنار آموذریا، درخواجه بهاءالدین سنگر گرفته بودند از ترس طالبان همگی خود را به دریای آمو می انداختند. یاد آوری سخنان شارژدافر سابق شورای نظار همایون تندر که اکنون سفیر افغانستان در بلجیم است، بیانگر یک سیاست خشن و مردود "جنوساید" یا نسل کشی است که از یک طرز تفکر کاملاً فاشیستی نشأت میکند؛ و اگر چنین طرز دیدی از سوی تاجیکان مردود باشد، می بایستی قبل از همه روشنفکران و آگاهان تاجیک تبار به دهن دیپلماتانی امثال تندرها بزنند که بابا تو چکاره و چندیکه این ملک هستی که چنین سخنان آتش بر افروز و نفاق برانگیز را از

دهن می پراکنی؟ مگر قوم پشتون مرده است که هر بی عرضه و سنگ فروشی بتواند آنها را از هستی در افغانستان ساقط کند؟ همین حالا این قوم سرکش و پرغرور درمقابل یگانه ابرقدرت دنیا با ائتلافی مرکب از چهل کشور جهان می رزمند تا ابتدا سایه بیگانه را از سر خود بدور کند و بعد به خدمت آنانی برسد که با همیاری نیروهای بین المللی خانه و کاشانه و دار و ندار و عزت شان را تباہ کرده اند. برای این قوم چه امریکا باشد و چه روس و چه انگلس و یا کشور دیگری، اکنون که با قدرت رساندن دوباره جنایت کاران جنگی و مافیای مواد مخدر در کشور، دهات و قصبات آنها را بمباران میکنند، بیگانه و متجاوز پنداشته شده و برضد بیگانه میرزمند، ولی متأسفانه که مافیای ائتلاف شمال و در رأس شورای نظار بخاطرخوش خدمتی و کسب حمایت امریکائیان با خفت و خواری مصروف اطلاع رسانی غلط به نیروهای امریکائی برای بمباران خانه و کاشانه و زنان و کودکان اقوام پشتون به بهانه نابودی طالبان استند. احسنت و صد آفرین ما بر آیت الله شیخ آصف محسنی باد که باری با صراحت گفته بود: **"زه اول افغان یم ، بیا شیعه!"**

"سازمان فدائیان افغانستان" (از پیروان آیت الله شیخ آصف محسنی)، در سال ۱۳۷۵ به جواب نشرات تفرقه افغانه امید مقالات مفصلی تحت عنوان «دربارۀ فاحشه نامه امید» نوشت که در آغاز آن، این سه نکته جلب توجه میکند:

۱- افغانستان ناموس ملی غیر قابل قسمت همه ماست، همگی یک براریم.

۲- زه اول افغان یم، بیا شیعه! (آیت الله شیخ آصف محسنی)

۳- ضد افغانستان، بی ناموس است.

پس از این شعارها، نویسنده بحث تاریخی و جامعی دارد در مورد چگونگی پیدایش حرکت "ستم ملی" در افغانستان. و سپس از ستم ملی چنین تعریفی بدست میدهد: "ستم ملی" که در مرحله اول جنبه احساساتی داشت و از طرف روسها و شورویها برای پشتون دشمنی خلق شده بود، طی یک قرن و مخصوصاً هشتاد سال اخیر تکامل کرد و در این اواخر به یک سنترتیزی تبدیل شده است. "ستم ملی" امروز کدام حرکت فقط ضد پشتونی نیست، بلکه اینها ضد هرآنچه که به حاکمیت ملی و تمامیت ارضی و لواحق آن یعنی قوم گرایی(افغانیت، پشتون بودن، هزاره و ازبک و بلوچ و تاجک بودن و غیره)، مذهب، فرهنگ و تاریخ (که تمامیت و سلامت خاک و هویت ملی ما را تثبیت و مستند میکند) تعلق دارد عمل میکنند. قابل توجه اینست که هرکه طرفدار تجزیه افغانستان است و آگاهانه و نا آگاهانه برای اهداف ستراتیژیک شرق و غرب کار میکند و تاریخ را مسخ میکند و خراسان بازی میکند، نفاق ملی را به خاطر تجزیه دامن میزند، طرفدار فدرالیسم و تجزیه افغانستان است، اتحاد و برادری اقوام را برهم میزند و دولت ملی را نمیخواهد و... ستمی است. چه پشتون باشد، چه تاجک و غیره و چه شامل حزب سازا و اسود باشد چه نباشد. پس از آن نویسنده مقاله زیرعناوین فرعی چون: چارگروپ عمده ستمیها، امیدها کیستند؟ خصوصیات و اهداف امید و امیدها، امیدها را بشناسیم، سایر ستمیها، اصود (انجمن صلح و دموکراسی)، درباره خراسان، مطالب قابل توجهی نوشته میکند. و می افزاید که نگاه مختصر به لست ستمیها کافی است تا بدانیم که ستمیها، همانا تفرقه اندازان، رشوه خواران، جاسوسان و قاچاق بران دیروزی اند که در دوره شاهی و جمهوریت سردار داوود آن نظامها را چون موریه خوردند و فاسد کردند، و ملت را به ستوه و نارضائیتی کشاندند و اکنون در امریکا و غرب، غرق در عیش و نوش اند و در مذمت آن نظامها و اقوام شریف افغانستان مقاله مینویسند. (آئینه افغانستان، شماره ۱۰۲، ص ۱۸-۲۱)

همزمان با تسوید قانون اساسی جدید در ۲۰۰۳، طرح فدرالی ساختن افغانستان نیز بشدت از سوی گروه مشهور به ستمی ها به پیش کشیده شد و در وصف نظام فدرالی تا توانستند داد سخن دادند، در این کارزار تبلیغاتی داکترعنایت الله شهرانی و برادرش نعمت الله شهرانی معاون رئیس جمهورکرزی در دولت موقت، لطیف پدرام کاندیدای ریاست جمهوری افغانستان، بصیر کامجو، بشیر بغلانی، دستگیر پنجشیری، قوی کوشان و چند همکار قلمی دیگر جریده امید نقش محوری داشتند. اما تمام این تلاشها، اعم از طرح فدرالی کردن نظام سیاسی تا تغییر نام کشور و تغییر هویت ملی، از سوی شخصیتهای آگاه و دانشمند وطن که به نیات شوم این گروه پی برده اند، با نوشتن مقالات تحلیلی و محققانه و علمی خود نقش بر آب گردید. بدین معنی که اولاً نظام سیاسی کشور در قانون اساسی جدید، یک نظام جمهوری ریاستی از سوی لویه جرگه پذیرفته شد و اولین تیر دشمنان وطن که عبارت از تثبیت نظام فدرالی بود، به خطا رفت و سپس دومین تیر شان که همانا تعویض نام کشور به "خراسان" یا "آریانا" باشد، نیز به هدف نخورد و حتی کسی جرئت پیشنهاد آن را در طرح قانون اساسی کرده نتوانست و بنابراین سومین تیرشان که همانا تغییر هویت ملی باشد، نیز به تاریکی نشست و کلمه "افغان" یک بار دیگر به حیث هویت ملی باشندگان افغانستان در قانون اساسی تسجیل شد.

برخی از تندروان همین گروه، حتی عقب ماندگی و فقر و بدبختی کشور را محصول نام افغانستان دانسته و آن را حامل و عامل اصلی تیره روزی مردم در طول مدت ایجاد کشوری بنام افغانستان می شمارند. چنانکه کسی بنام "چهره نما" (نام مستعار است) در نشریه فروغ چاپ تورنتو (شماره ۳۷ ماه اکتوبر ۲۰۰۴ میلادی) با کمال بلاغت نوشته میکند:

« برخلاف آنچه دیگران می اندیشند، من بدین باورم که بدبختی کشور ما نه از کودتای داودخان شروع شده و نه از روزهای ۷ و ۸ ثور. بلکه این روزهای سیاه محصول ریشه های ستیری است که در عمق افغانستان نهفته میباشد. به پنداشت من سال ۱۷۴۷ میلادی را باید یک روز شوم و سرآغاز تمام بدبختی های بیش از دونیم قرن وطن شناخت.»

یکی از هموطنان آگاه ما بنام "موسوی" جواب محکمی به این چهره نمای بی چهره داده است که در شماره های ۸۵ و ۸۶ ماهنامه "مردم افغانستان" چاپ امریکا و نیز در افغان رساله (شماره های اپریل و جون و جولای و اگست ۲۰۰۵ در تورنتوی کانادا به چاپ رسیده است، مگر من جواب این آقا را تحت نام «نگاهی به دوران خوشبختی؟ افغانستان قبل از ۱۷۴۷» در مقاله ای به بررسی گرفتم و در سایت های "افغان-جرمن آنلاین" و "دعوت نت" و "مهر" و "تول افغان" و "ژواک" و غیره به نشر سپرده ام. تا دیده شود که دوران قبل از ۱۷۴۷ چگونه دوران خوش و خرمی بوده است که آقای چهره نما در حسرت آن می سوزد و می سازد.

مضحکتر از این طرز دید، طرز دید یک داکتر از همین گروه است. این داکتر که خود را "لعل زاد" می نامد، اساساً منکر تاریخ و جغرافیای افغانستان قبل از امیر عبدالرحمن خان است. وی در سایت آریائی خوابهای را تعبیر میکند که هیچ آدم خواب برده بی اگر اندک سواد هم داشته باشد به آن باور نمیکند. داکتر لعلزاد صاف و پوست کنده مینویسد: «شگفت آوراست که یک تعداد تاریخ نگاران درباری و تاریخسازان سرکاری میداء ایجاد افغانستان کنونی را سال ۱۷۴۷م یعنی بقدرت رسیدن احمدخان رئیس قبیله ابدالی در کندهار میدانند، در حالیکه در واقعیت امر تا زمان عبدالرحمن، دولتی و یا کشوری باین نام (افغانستان) نه تنها در تاریخ بلکه حتی در جغرافیه نیز وجود ندارد.» (سایت آریائی، آرشیف مسایل سیاسی)

نوشته هایی از این دست دیگر به اصطلاح ایرانی ها "گندش" را درآورد، و از دیدن آنها آدم هر قدر با حوصله هم باشد، حوصله اش سر میرود و از خود می پرسد که چگونه کسی که سند دکتورا دارد، میتواند یک چنین کلام پوچ و لایعنی را به نگارش آورد؟ به این داکتر باید خاطر نشان کرد که جناب، اگر از نظر شما، بالفرض تاریخ های استاد کهزاد و تاریخ های پوهاند حبیبی، و تاریخ های پوهاند داکتر حسن کاکر و تاریخ های ملا فیض محمد هزاره، و تاریخ میرمحمدصدیق فرهنگ، همگی تاریخ های سرکاری و تاریخ سازی شده و غیر قابل اعتماد باشند، آیا تاریخ مرحوم غبار (افغانستان در مسیر تاریخ) که مولف آن نیم عمر خود را در زندان های استبداد گذرانده است، و باربار در خارج از کشور تجدید چاپ شده، باز هم یک تاریخ بی اعتبار سرکاری است که جناب شان بخود زحمت نداده تا یک بار آنرا بخواند و بداند که افغانستان هم مثل کشورهای منطقه از خود تاریخ و تمدنی درخشان داشته، و جغرافیای آن نیز درخشان و بسیار پهناورتر از جغرافیای کنونی بوده است. و نام آن یک نام جعلی و ساخته گی و به اصطلاح ایرانیها من درآوردی نیست. تاریخنامه هرات تألیف در ۶۱۸ هجری بیش از سی مرتبه این نام را ذکر کرده و حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده (تألیف ۷۳۰ هجری) در بسی از صفحات خود از محاربات افغانان با شاهان آل مظفر در حدود سال ۶۵۰ هجری و همچنان عبدالرزاق بن اسحاق سمرقندی مؤرخ عهد تیموری در مطلع السعدین و مجمع البحرین خود از افغانستان به عنوان جزئی از قلمرو تیموری یاد کرده است.

در پایان به عنوان حسن ختام چند بند از غزل مرحوم شیون کابلی را که به مناسبت استقلال افغانستان سروده اینجا بازتاب میدهم:

خوشی و عشرت و عیش و طرب بماست حلال	به خون خویش نمودیم حاصل آزادی
بروی گنبد نیلی است تا خرام هلال	زدل کشیم صداهای زنده باد افغان
که موش را نبود در حریم شیر مجال	بسرزمین دلیران چه پا دراز کنی
که محو گشتن افغان فسانه ایست محال	دماغ فاسد خود را حسود صاف نما
پی سلامت دندان خویش دار خیال	ز مشقت جنگی افغان بیاد خواهی داشت
ز چشم کور و زیبا شل شود زبانش لال	کسی که فکر خیانت به ملک ما دارد
طرب بکار نما کین زمان "شیون" نیست	
بیاله گیر به شادی که نیک هست این فال	